

یادداشت منتشر نشده از محمود عبادیان، استاد فقید فلسفه

## سعدی و حقوق طبیعی انسان

**تربیت اجتماعی - سیاسی در گلستان سعدی**

تربیت اجتماعی - سیاسی در نبی بر برخی حکایات‌های گلستان می‌زند. تربیت ادبی، گفتگمانی است که غایتش حاکمیت عدالت در مناسبات اجتماعی است. جامعه فرزانه‌ای که افراد در آن وسیله‌ای را معرفی می‌کنند و خودمختار و خودگردان اند. برای سعدی (در گلستان) جهان اجتماعی، فضایی است که انسان در بر تو امکانات طبیعی، استعداد‌های خود را پرورش می‌دهد تا بتواند در همزیستی با مردمان آن چیزی شود که باید بشود؛ شهروندی همدل و همدرد با دیگران به مصداق آنکه بنی آدم اعضای یکدیگرند.



طرح: جمال رحمتی

و آموزه‌های اخلاقی و نافذیت انتقال اندیشه به حساب نیاید. در این رهگذر مناسبت دارد به نقش مکاتب و آثار اروپای باستان که در تقویت با لغت «گلستان» بسیار موثر بوده است نیز اشاره شود. جای تردید نیست که افکار و آرای فیلسوفان باستان به ویژه افلاطون، ارسطو و برخی از متفکران رواقی نزد ایرانیان بیگانه نبوده و به ویژه در فرهنگ دوران اسلامی تاثیر شایان توجه داشته و این به ویژه در قلمرویی تعلیم و تربیت قابل تأکید است. نفوذ بطور بی‌قاعده ارسطویی بر ادبیات روزگار متحول سعدی نشان‌بخش نیست و نثر سعدی نیز ضمن استفاده از این منابع، به آن محتوا و سیقل بعدی داده که مبین اصالت و سنت بومی این اثر است. به سخن دیگر، گونه‌ای همسخنی بیانی بین سنت فلسفه اخلاق یونان باستان و اندیشه‌های تربیتی «گلستان» به چشم می‌خورد. بیشتر حکایات‌های «گلستان» - به روش نوعی «خرده گفتمان» (مجاوزه)، در ایام اصطلاحاً مینیاتوری نگارش یافته که یادگفت‌گوهای افلاطونی (سقراطی) یا گزینه‌گویی‌های ازویی را به ذهن خواننده می‌آورد، گفت و شنوده‌های گذرایی که گره داستان در آنها به صورت تقابل اندیشه مطرح می‌شود و در حین بر خورده عقاید و آرا موجب بازگشایی گره داستان و خروج از بن بست می‌شود.

### رنگ فرافردی تعلیم و تربیت

گذشته از بازتاب وجوه مشترک تجربه‌ها و عقاید تربیتی کشورهای همسایه که پیامد طبیعی روابط و داوستند فرهنگ همجوار است، در واژه‌های کلیدی یاد شده حکایات‌های گلستان ما به مفاهیمی برمی‌خوریم که بر حرمت، صیانت نفس انسان، خرد و دوراندیشی بشری دلالت دارند که بر موضع گلستان سعدی در امر آموزش و پرورش بر تو خاصی می‌افکنند: رنگ فرافردی تعلیم و تربیت طرف توجه «گلستان» را که دارای خصلت اجتماعی - سیاسی است، آشکار می‌کند. گفتنی است که در جوامع باالنسبه پیشرفته یک مرجع یا نهاد منحصراً به فرافردی تربیتی راد دست ندارد، بلکه فضاهای مختلف اجتماعی در این رهگذر اعمال قدرت و تاثیر می‌کنند؛ خانواده، گروه‌ها، نهادهای رسمی، نشریات و ... جز آن. هر یک از این زمینه‌ها دایره تاثیر گذاری‌ها و استوارهای اجتماعی خود را دارند. نفوذ، تاثیر و تعهدشان بر تربیت افراد و جامعه متفاوت است. قانونگذاری در تعلیم و تربیت هنجارمند و رسمی کار خدایه‌های حکومتی (و دینی) بوده است و آنکه می‌توان از هدف‌های همسان یا بااختیار این نهادها سخن گفت ولی غایت، روش و چشم‌انداز رسیدن به هدف، نوع هدف آنها مختلف است. در این مورد مناسبت دارد اشاره شود که گلستان سعدی (در کنار کلبه و منسه) نزدیک به ۲۰۰ سال است که به عنوان مرجع تربیت اخلاقی در سطوح گوناگون مقاطع آموزشی تدریس می‌شود،

ضمن آنکه جای بررسی دارد، تا چه اندازه این امر در جهت انتظارهای سعدی عمل کرده و تاثیر گذار بوده است. بنابراین ضمن آنکه تمام حوزه‌های فرهنگی موثر در تاثیر گذاری تربیتی نقش‌روشنگر (مستقیم یا نامستقیم) دارند، بخش ادبیات (و هنر) که «گلستان» نیز از آن زمره است، قلمروی آزاد و ضمناً ناملزوم پرورش افکار به شمار می‌آید و می‌آید، امری که به علاوه محدودیت و نامکلف بودن آن رانسبت به تعلیم و تربیت حکومتی معین می‌کند. ادبیات (لذا «گلستان») در تصویرها و مثال‌های خود بیشتر زیسته‌ها و تجربه‌ها، انتظار و آرزوهای زندگی روزمره مردم را منعکس می‌کنند؛ شاعران و هنرمندان در واقع نمایندگان فرهنگ همگانی اند و آثارشان معرف ارزش‌ها و جنبه‌های انتقادی رفتار و گفتار انسان به‌طور کلی است که تاثیر تربیتی آنها ضمنی و نامستقیم است.

حکایات‌های گلستان نیز بر شی فشرده، مترکام از زیسته‌ها و تجربه‌هاست که در رفتار و گفتار اشخاص خود، الگوهای اخلاقی موافق یا جایگزین هنجارهای رفتاری جاری آرای می‌کنند. با توجه به این نکات، این مساله که از حکایات‌های گلستان چه حقوق فردی یا اجتماعی - شهروندی استنتاج شدنی است، پاسخ مستقیم دیده نمی‌شود، لذا باید از روابط عناصر و فواید درون مایه حکایات‌ها نتیجه‌گیری شود.

### سعدی و حقوق طبیعی انسان‌ها

مطالعه با‌های اول و باب هشتم گلستان نشان از توجیه و زینهارهای هشدار دهنده شاعر به پادشاه یا حاکم دارد که متوجه نقض آشکار حقوق ابتدایی یعنی حقوق طبیعی انسان است؛ در حکایات‌ها حقوقی از مذهب، مغضوب یا خطاکار فرضی سلب می‌شود که عنصر وجودی موجود انسانی است، تهدید صیانت نفس او است. منظور (نیت) سعدی از مقابله در انسان با پادشاه هر اندازه هم دست‌انویس مجاز ادبی، سرگرم‌کننده یا هنرنمایی داشته باشد، معطوف به حکم ناعادلانه پادشاه یا امیر است و اجابت آن را زیر سوال می‌برد؛ در حکایت گلستان این امر را به روشن‌ترین وجه به نمایش می‌گذارد؛ این همان هشدار اخلاقی به نقض حقوق طبیعی انسان از جانب حاکم است.

سعدی در «سیرت پادشاهان» «پارادوکسی را مجسم می‌کند که کلایز به مناسبات مردم با حاکم یا پادشاه است؛ یعنی تباین بین اصل ضروری رفتار عادلانه و همدلی با مردم بر حق و بقای مملکت (و حکومت) و سرکروب خشن هر گونه اعتراض، اشتباه، عدم تمکین افراد از سوی دیگر، که نقض مشروعیت و وجاهت نظام اجتماعی - سیاسی است. در «گلستان» روابط متقابل پدیده‌ها و به‌طور عمده افراد بیشتر خصلت نمادین دارند؛ برای مثال، فرد نماد توده مردم و شخص پادشاه یا حاکم نماد تمام نهادهای قانونگذاری و اجرایی جلوه می‌کند و گرنه ضرورت ندارد که فرد حقیقی

### گروه سیاستنامه

#### پادشاه پاسبان درویش است

سعدی گلستان را بر این نهاد «طبق گل» خوانده است که حکایت از سرنوشته‌ها، ماجراها، تجربه‌ها و فرآیندهای زندگی افراد بشر دارد. گل که بقای شکنده (بنج، شش روزه) اش بر سعدی نادر است. پادشاه پادشاه خود را به رویدادهای عالم انسانی داده که از حکایت کرده‌ها و زیسته‌های انسان سنجی بر گرفته شده‌اند. ضمن آنکه خود از این سرنوشته‌ها سبزی شدن در امان و ماندگارند. انسان‌ها می‌آیند و می‌روند، ماجراهایی که از فعالیت و زندگی آنها به وجود می‌آید از زمان‌ها و خواسته‌های دست‌نیافتنی‌شان روایت دارند که در عین حال چشم‌انداز آینده را رقم می‌زنند، بر خصلت فانی عمر آدمی فایق می‌شوند و از آنچه فی‌نفسه روزگذر است، پادمان‌های سرمدی می‌سازند.

#### گنجینه‌ای منادی حکمت عملی

همه فرهنگ‌شناسان و ادب‌پژوهان گلستان سعدی را گنجینه‌ای می‌دانند که منادی حکمت عملی،

#### گنجینه حکمت

عملی فرهنگ‌شناسان و ادب‌پژوهان گلستان سعدی را گنجینه‌ای می‌دانند که منادی حکمت عملی، ارزش‌های اخلاقی و دوراندیشی فرهیختاری است که در آن تجربه‌های سالیان زندگی آدمی اندوخته شده‌اند. «گلستان» این غنای فرهنگی را در جای جای حکایت‌های خود پر جسته و تاکید می‌کند. نظر همگان این است، آنگاه از آموزه‌های اخلاقی و تربیتی «گلستان» تراوش می‌آید، مبین فرزانی، حرمت انسانی، صلح و آرامش، تدبیر و دوراندیشی‌های تجربه‌شده در گفتار و رفتار آدمی است. با توجه به این خصوصیات «گلستان»، طبیعی می‌نماید که مفاهیم و عبارات نام برده واژه‌های کلیدی‌ای باشند که خواننده‌اشوند، را با کهن‌نگار درون‌مایه‌های پیام حکایات‌های گلستان مرتبط می‌کند. بنابراین چنانچه پادشاه از سمت و سوی ارزش‌های عملی «گلستان» تحلیلی معطوف به جایگاه نقش آن در اصلاح اجتماعی صورت گیرد، توجه به اهمیت که همین مفاهیم در بازنمایی ارزش‌های مختلف این اثر دارند، بسیار روشنگر و راهگشا خواهد بود. از این لحاظ می‌توان گفت حکایات‌های گلستان حالت رسانه‌ای دارند که سعدی نظرات و نیت‌های اجتماعی خود را از بستر آنها به خواننده ابلاغ کرده است. به عبارتی، اینکه گلستان سعدی به راستی چه می‌گوید و طرح



## در باب وفاداری فیدل (On Fidelity of Fidel)

### محمد مهدی اردبیلی

پژوهشگر و استاد فلسفه



یکی از بارزترین خصوصیات که دوستداران کاسترو در واکنش به مرگش به او نسبت می‌دهند، «وفاداری» است؛ یا اینکه «دست کم تا آخر پای حرفش ایستاد». این وفاداری عمدتاً عنوان نکته‌ای مثبت در زندگی او لحاظ می‌شود. بده، قطعاً اینکه کاسترو به کمک مردمش اجازه نداد که او مانند چین به شیعیان سوسیالیستی از سرمایه‌داری بدل شود. قابل ستایش است. اما سوال مهم‌تر این است که آیا وفاداری فی‌نفسه قابل دفاع و ارزشمند است؟ آیا آخرین نفس پای حرف خود ایستادن قابل ستایش است؟ روشن است که این خود وفاداری نیست که ارزشمند است، بلکه موضوع وفاداری است که به آن معنا می‌بخشد. در واقع سوال اصلی این است: «وفاداری به چه چیزی؟»، حال، کاسترو دقیقاً «به چه چیزی وفادار بوده؟ سوسیالیسم؟ کمونیسم؟ کاستروییسم؟

در همین ابتدا باید به صراحت اعلام کرد که کاسترو انقلابی‌ای بود که توانست پس از سال‌ها مبارزه، کشور را از سلطه دیکتاتوری نظامی باستان آزاد کند و به رغم تمام تحریم‌ها و محلات و سوزن‌های جان سالم به در ببرد و انقلاب را تسلیم ضدانقلاب نکند. دستاوردهای او در زمینه آموزش و بهداشت در کوبا خیره‌کننده‌اند که علی‌رغم وضعیت بد اقتصادی و معیشتی، از پیشبرد آنها عقب‌نشینی نکرده است. پس از مرگ کاسترو

شبهه‌های خبری جهان دو تصویر را به نمایش گذاشتند، یکی سوگواران و دیگری شادخواران. کسانی که پس از مرگ کاسترو جشن گرفتند و رقصیدند، عمدتاً مشت‌گوبایی میامی نشین بودند که انقلاب منافشان را به خطر انداخته بود. همچنین هر چند کاسترو نتوانست برخی از شاخص‌های دموکراتیک را در کشورش به حد قابل قبولی برساند، اما دولت‌هایی که کوبا را به عدم پایبندی به آزادی بیان و دموکراسی مذهب می‌کنند، خود عمدتاً به شکلی سرکوب‌گرانه تر از آزادی شهروندان خویش و به شکلی خونبارتر حتی حق حیات انسان‌ها در سایر نقاط جهان را تهدید می‌کنند و درصد مشارکت در انتخابات‌شان بسیار کمتر از کوبا است و اکثر آنها امروز در معرض فقر شدید رسیدن راستگرایان افراطی و نژادپرست هستند. همچنین نباید فراموش کرد که هزینه‌های امریکایی به عنوان نماد سرمایه‌داری برای نابودی انقلاب کوبا پرداخته‌اند، پس از آنکه با هدف سرنگونی کاسترو و انقلاب کوبا باشد، تلاش برای ضعیف نشان دادن هر شکلی از آلترناتیو‌سازی برای سرمایه‌داری است. لذا نقدهای این نوشتار، یا هر نقد مشابه، باید تا موضعی درون گفتگمانی بیان شود و در انبوه باید به شدت هوشیار بود تا موضع منتقدان از همان گرای کاسترو با موضع دشمنان قسم‌خورده از آن‌ها عدالت‌طلبانه خلط نشود.

کاسترو آخرین رهبر سوسیالیسم واقعاً موجود بوده، آخرین فرمانده او نماد «آرمان‌گرایی» تجربه‌شده در نیم قرن گذشته است؛ نماد انسدادی که همه ما به آن دچار هستیم. اما تفاوت بسیار مهمی وجود دارد میان وفاداری در عین «پذیرش

شکست» و وفاداری با اصرار بر «پذیرفتن شکست». کاسترو نماینده تجاهل نسلی از آرمان‌گرایان است که اگر چه مانند همقطاران بریده‌شان، خود را به دشمن تسلیم نکرده‌اند، اما همچنان حاضر به پذیرش شکست نیستند. در اینجا مرز بسیار باریک و حیاتی میان پذیرش «شکست» و «تسلیم» شدن وجود دارد. وفاداری نوع نخست از امن «وفاداری رمانتیک» می‌نماید و وفاداری نوعی دوم را «وفاداری نقادانه» وفادار نقاد، وفادار به آرمان‌هاست و در عین پذیرش تجربه شکستش و در تلاش برای آسیب‌شناسی آن، کاسترو هر چند تا آخرین لحظه حیاتش تسلیم نشد، اما شکست را هم نپذیرفت. او تا استانه مواجهه نقادانه با شکستش پیش رفت. اما به دلایل متعدد روانی، سیاسی و اجتماعی موضعی واکنشی گرفت و ترسش را به نحوی معکوس بیان کرد. آنجا که در آخرین سخنرانی‌اش، در آخرین لحظه‌های زندگی‌اش، در آوریل ۲۰۱۶، صراحتاً گفت که «من نادان، افراطی یا کور نیستم». دقیقاً بیان ترس‌هایش بود. در نتیجه، وی نتواند در سطح رمانتیک «وفاداری» باقی ماند و مرگش نیز همین وجه مطرح‌شده است. این حرکت کاسترو را به تحریک کرد. اسلایو ژیک در کتاب «به هر هود حقیقت خوش آمدید»، می‌نویسد: آنچه در کوبا به عنوان اسالت خرداند انقلابی تحمیل می‌شود، همین است. وی مطلقاً در برابر پیشرفت سرسام‌آور و ترجیح داد که مرگ را با فواید این شیوه‌ها از حیث روانکاوانه نوعی در جازدن در منطق احتگی می‌داند و در نتیجه، «هویت سیاسی - ایدئولوژیک کوبا استوار است و وفاداری به احتگی» (ژیک، ۱۳۸۵، ص ۱۲). البته

ژیک عنصر مهیج تحلیلش را به یکباره رو می‌کند؛ وفاداری به احتگی (fidelity to castration) منتظر است نام نهاد و پیشوای کوبا: Fidel Castro؛ «عجیب نیست که نام پیشوا فیدل کاسترو است». اما چیزی که ژیک نادیده گرفت، این است که فیدل بیش از آنکه به احتگی وفادار باشد، او مواجهه با آن سرباز می‌زند. او وفادار به عدم مواجهه است. او استوار سوسیالیسم رانمی‌بیند و نمی‌خواهد ببیند، چرا که موضع جایگاهش در مقام فرمانده در مقام مسیح تهیستان امریکای جنوبی) ایجاب می‌کند که «نادان، افراطی یا کور» بهمانند. هر چند او با امپریالیسم و استعمار می‌جنگد، اما عملاً پایبندی‌ای به اصول حقوق بشر، دموکراسی، آزادی بیان و آزادی مطبوعات ندارد یا دست کم آنها را در اولویت اصلی سیاست‌هایش قرار نمی‌دهد. در واقع، او به احتگی‌اش وفادار نیست، بلکه هنوز در دوران پیشااحتگی و رابطه بی‌واسطه با مادر آرمانی‌اش، دوران کورای سوسیالیسم خیالی‌اش، قلعه تنهایی‌اش، به سر می‌برد. او در سال‌های آخر عمرش، زمانی که با شکست مواجه شد، چه کرد؟ این آنکه از رابینز بد به پناه بیماری از قدرت کنار رفت و برادر کنکورات‌ترش را به جای خود نشانده. شاید این تعبیر آخر او که «من نادان، افراطی یا کور نیستم»؛ رایتون با این تحلیل نیز خواند که او با شکستش مواجه شد، اما از پیشش هراس داشت و ترجیح داد که مرگ را با فواید این شیوه‌ها از حیث روانکاوانه نوعی در جازدن در منطق احتگی می‌داند و در نتیجه، «هویت سیاسی - ایدئولوژیک کوبا استوار بود، اما واکنش چپگرایان نشان می‌دهد که بنده اصلی جریان‌ها



دانست، اما با این وجود آن روایت مشمول نقد، عاری از هر گونه حقیقت و اعتبار تجربی نیست. پس هیچ روایتی همچنان که در جمله مشهوری از لیونارت بیان می‌شود بر تو از روایت‌های دیگر نیست. بر روایتی از تاریخ اجتماعی ایران در یک بستر اجتماعی و فکری تولید شده و در ارتباط با واقعیت تجربی به نام جامعه بر آن بوده است که در جای خود معتبر است. اما اگر از منظر دیگر بر همان روایت نگریسته شود می‌توان انتقادات متعددی بر آن مطرح کرد.

نتیجه‌گیری نهایی حمید عبدالهیان این است که در نهایت روایت‌های متعددی را در بررسی واقعیت تجربی - تاریخی به نام جامعه ایران می‌توان یافت که همه آنها از منظر خود معتبرند. عبدالهیان می‌گوید من نیز در کنار روایت‌ها با رجوع به واقعیت تجربی جامعه ایران، به روایتی دست یافت‌ام و در این تاریخ روایت داکتر تلاش را برای تپش‌شدن از قرائت‌های نظری پیشاتجربی داشته‌ام، گرچه شاید این امر در عمل بسیار مشکل و به طور کامل امکان پذیر نباشد، اما تمام تلاش‌ها را کرده‌ام تا واقعیت را روی باشم. در نتیجه این تلاش عبدالهیان را به روایتی از جامعه تاریخی ایران هدایتگر بوده که نام‌ها، «نظام آریاب غایب» را بر این می‌نهد.

روش متفکر سپامدرن، فرانسوا لیونارت، او می‌گوید که روایت‌های متعددی از تاریخ اجتماعی ایران ارائه شده‌اند، اما از هر منظری که نگر بسته شود می‌توان انتقادات متعددی به این روایت‌ها جاری دانست. یعنی هر روایتی از منظر به واقعیت تجربی نگر بسته می‌شود می‌توان او را مشمول انتقاداتی

دیگری بوده و نمی‌توانند به همان شکل و معنایی که در بستر اجتماعی دیگری تولید شده در بستر اجتماعی به نام ایران به کار برده شوند. در نتیجه از این منظر برای شناخت و تبیین ویژگی‌های ساختاری تاریخی جامعه ایران نباید با ابزار و مفاهیم وارداتی از تاریخ و جامعه دیگری به سراغ آن رفت. باید به خود واقعیت تجربی ساختار و تاریخ جامعه ایران در حال شدن رجوع کرد. چون ساخت اجتماعی چیزی ثابت و لاتغییر نیست در این بستر دیالکتیکی سیال، معنایی و مفاهیمی نیز سیال خواهند بود. روایت‌هایی که بر اساس اصول انهایی توابع واقعیت اجتماعی هر عصری می‌گوید «هیچ روایتی بر روایت‌های دیگر برتر نبوده و منظر هیچ روایت مطلق و فراتر از روایت‌های دیگر وجود نداشته و هر معنا، مفهوم، فقه و تبیینی در زمان و مکان خود دارای اعتبار است، البته به شرطی که با رعایت اصول علمی به دست آمده باشد. این نحوه شناخت حاصل شده از اصول بنیادین اندیشه هربرت بلومر است که بعداً توسط پاسمدرن‌های دیگری همچون لیونارت و نیکلاس لومان به زبانی دیگر تکرار می‌شود؛ لیونارت می‌گوید «هیچ روایتی بر روایت‌های دیگر برتر نبوده و دوران حاکمیت ابر روایت‌ها به سر آمده است».

نگارنده این سطور برای نخستین بار دو تلاش مطالعاتی صورت گرفته در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی ایران را در پارادایمی بانام ایرانشناسی پاسمدرن قرار داده و مفهوم پرزادی‌های آنها از واقعیت تجربی جامعه ایران را پاسمدرن خطاب می‌کند. نمی‌دانم عباس ولی چقدر یا اینگونه، شناسی من موافق



لیونارت می‌گوید «هیچ روایتی بر روایت‌های دیگر برتر نبوده و دوران حاکمیت ابر روایت‌ها به سر آمده است.»

